



می دانستی «آقاخاش خاشی» هم که یک نانوای خوب است، توی شرایطی شبیه این قرار می گیرد و باید انتخاب کند؟ به نظر تو او چه کار می کند؟

اگر دوست داری بدانی، می توانی کتاب آقاخاش خاشی نوشته‌ی افسانه موسوی گرمارودی از نشر طلایی را بخوانی تا ببینی تصمیمش چه می شود و چه اتفاقاتی برایش می افتد.

تلفن نشر طلایی:
۰۲۱-۶۶۴۸۳۰۶۶



زهرة صادقی

● ابرک و دختر دانا ●

سلام دوستم!

تا حالا شده وقتی داری آسمان آبی قشنگ با ابرهای پنبه‌ای سفید را نگاه می کنی، دلت بخواهد تو هم ابر باشی؟ از آن بالا بالاها راحت برای خودت بروی این ور و آن ور و همه چیز و همه کس را ببینی؟ خصوصاً چیزها و کسانی را که خیلی دوستشان داری؟ من که همیشه ابر بودن را خیلی دوست داشتم.

نظرت چیست که چشم‌هایمان را ببندیم و فکر کنیم ابر هستیم؟ خوب، بگو ببینم بیشتر از همه دوست داری کجا بروی و چه کسی را ببینی؟ من که دوست دارم فقط به شهرهای خوب و قشنگ بروم و آدم‌های خوب را ببینم. راستی، می دانستی یک ابر کوچولو هم بوده که توی یک شهر خوب زندگی می کرده و دختری خوب و دانا را خیلی دوست داشته است؟ می دانستی که ابرک همیشه به خانگی آن‌ها سر می زده است؟ می دانی اسم این دختر کوچولو چی بوده است؟ معصومه خانم، دختر امام کاظم (ع). اسمش خیلی قشنگ است نه؟ دوست داری تو هم داستانش را بفهمی؟ اگر بله، می توانی کتاب ابرک و دختر دانا، نوشته‌ی سیده نرگس میرفیضی را تهیه کنی و بخوانی.

تلفن نشر میچکا: ۰۲۱-۶۱۰۹۴۲۵۶

● آقاخاش خاشی ●

از تو چند سؤال دارم: از خمیربازی خوشت می آید؟ تا حالا نانوبازی کرده‌ای و با خمیرهایت نان پخته‌ای؟ نان واقعی چطور؟ تا حالا پخته‌ای؟

می توانی تصور کنی که نانوا هستی و یک نانوایی بزرگ با کلی مشتری داری؟ هر روز هم از صبح زود کلی نان خوش مزه می پزی و همیشه کلی آدم برای خرید صف می کشند و خیلی زود نان‌هایت را می فروشی؟

حالا فکر کن یک روز به آخرین نان که می رسی، دو تا مشتری با هم سر می رسند؛ یکی شان پیرمردی ضعیف است و یکی شان یک مرد پولدار. نان را به کدام یک می دهی؟ اگر مرد پولدار برای یک نان، پول چند تا نان را بدهد چطور؟

